

حضورت هماره ست در چشمه‌هایم

اگر چند

دریایی اندر میان من و توست

و کوهی پدید است

که بالاش

سیمرغ

در کارِ پروردنِ کودکی ست

که موهایش از پیرسالی سپید است.

□

حضورت هماره ست در چشمه‌ایم

در آنسوی دریای پرموج

آنسوی آن پنجره می نشینی

و بی اعتنایی به آینده ی زال و رستم،

در اندیشه ای

کز میان همه راههایی که بسته ست،

و مملو از کاروانهای خسته ست،

کدامین گذر را به سوی زدن در دل موجها برگزینی

و در شب

هم امشب به دریا زنی

تا که پیش از سحرگاه

در بطن آغوش من

ماه را

مثل همواره آواره بینی.

حضورت هماره ست در چشمهایم

اگر چند

مانند این ماه

بودن فراز جهان را یگان چاره بینی.

22 دسامبر 2009

1 دی 1388، واشینگتن

